

دانشگاه‌ها کانون فعالیت‌های گسترده سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و صنفی دانشجویان هستند. در سال‌های گذشته (به طور مشخص از سال ۷۶ تاکنون) دانشجویان با حضور فزاینده خود در فعالیت‌های صنفی، علمی، اجتماعی، سیاسی، ورزشی، دامنه وسیع تولید نشریات متنوع و ورود به دنیای مجازی، جنبش اجتماعی بزرگ و متفاوتی را رقم زده‌اند. وجود سه هزار تشکل در عرصه‌های مختلف فرهنگی، دو هزار نشریه، صدها نشریه الکترونیکی و برگزاری ده‌ها جشنواره قرآنی، فیلم و تئاتر، عکس، شعر و حضور گسترده در فعالیت‌های صنفی و ورزشی (المپیادهای داخلی و خارجی) از جمله زمینه‌های داوطلبانه‌ای هستند که از سال ۷۶ تاکنون تلاوم یافته‌اند. هر چند در دوره جدید، بخشی از فعالیت‌های داوطلبانه دانشجویان مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفته‌اند و دچار رکود شده‌اند، اما جنبش اجتماعی دانشجویی در سطحی سیال و ژلاتینی با عرصه‌ای کاملاً متعامل و مدنی به حیات خود ادامه می‌دهد. طرح آسیب‌شناسی فرهنگی دانشگاه‌ها با توجه به اهمیت فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان و گسترش روزافزون آن‌ها، از جمله اقدامات مهمی بود که توسط آقایان حمید اسماعیلی و اسماعیل خلیلی در دفتر مطالعات و تحقیقات اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در پاییز سال ۱۳۷۸ انجام شد. علیرغم گذشت چند سال از انجام این تحقیق، یافته‌های آن همچنان از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. متن زیر حاوی چکیده مفاهیم، نظریه‌ها و طرح مساله این پژوهش است که با اندکی اصلاح از نظرها می‌گذرد.

مفاهیم، نظریه‌ها، مسائل

نزدیک به دو دهه است که به موازات معطوف شدن توجه کارشناسان، مدیران، استراتژیست‌ها و رهبران سیاسی در سطح جهان به موضوع "فرهنگ" و حساس‌تر شدن آنان به تغییرات فرهنگ، توجه صاحبان اندیشه و اهل علم نیز به این موضوع جلب شده است. چنان‌که امروزه بخش قابل توجهی از تاملات دانشگاهیان بر "موضوع" فرهنگ و "مساله" فرهنگ متمرکز شده است.

اکنون همچون دوره‌های مختلف تاریخ یک‌صد سال گذشته کشور، هنگامی که تغییرات اجتماعی به مطالبات سیاسی یا جایگزینی‌های فرهنگی منجر می‌شوند، زمینه بروز واکنش در مقابل مطالبات سیاسی یا جایگزینی‌های فرهنگی پدید می‌آید و به صورت تعارضاتی محدود یا وسیع، سطحی یا عمقی، جلوه می‌کند. بنابراین پیشاپیش می‌توان گفت زمینه‌ساز همه این گفت‌وگوها، تغییرات اجتماعی به معنای وسیع کلمه است. قرار داشتن در جامعه‌ای در حال گذار که به دلیل پیشینه تمدنی- فرهنگی به راحتی تن به تغییرات نمی‌سپرد، بر شدت تعارضات و جدیت نمود بحران‌های موجود در جامعه می‌افزاید و سرانجام چالش وسیع و گسترده‌ای که همچون تندبادهای بی‌محابا از غرب می‌وزد، بر دامنه "استفهام" و تلاش برای فهمیدن آنچه رخ می‌دهد، می‌افزاید، همچون و همراستا با دامنه رو به گسترش انواع دگرگونی‌ها.

به عبارت دیگر، تغییرات اجتماعی زمینه‌ساز و "عامل" نهایی شرایطی هستند که پرسش درباره درستی یا نادرستی شکل‌های جدید روابط اجتماعی را در کشور ما رقم زده است. با این حال باید توجه داشت که این تغییرات، تنها به صورت "تلاش برای فهمیدن" بروز نمی‌کنند، بلکه از سویی به مقاومت در برابر تغییرات و از سوی دیگر به تلاش برای تغییرات بیشتر نیز منجر می‌شوند. امری که باعث تعارض و رویارویی موافقان و مخالفان این تغییرات می‌شود. افزون بر این، "فهمیدن" و شناخت نیز به "فهمیدن صورت‌های جدید" محدود نمی‌ماند، بلکه در این جریان صورت‌های پیشین و خود جریان گذار و تغییر نیز شناخته و فهمیده می‌شود. در جریان همین شناخت است که بعضی پدیده‌های نوین از سوی شناسندگان و تامل‌کنندگان، به عنوان پدیده‌هایی نامطلوب و "آسیب‌مند" معرفی می‌شوند و مقاومت‌هایی در برابر آن‌ها شکل می‌گیرد.

ناگفته پیداست تدوین معیاری مستقل و بی‌طرف که بتواند غاری از هرگونه ارزش‌گذاری، برای داوری درباره آسیب‌مندی پدیده‌ها مورد استفاده قرار گیرد، بسیار دشوار است زیرا این داوری، بسته به جایگاه اجتماعی و خصوصیات فرهنگی "داوران" متفاوت خواهد بود؛ چه بسا پدیده‌ای از دید یک داور "آسیب‌مند" تلقی شود، در حالی که همان پدیده از دید داوری دیگر، کاملاً عادی و سالم قلمداد شود. در نتیجه، همواره نسبی از ارزش داوری در نتایج حاصل از هر پژوهشی قابل تصور و محتمل است. نکته مهم آن است که معیارهای داوری و ابزار گردآوری، به روشنی و وضوح تدوین و ارائه شوند تا هر کس بتواند مبنای اظهار نظر را دریابد. البته این ضرورت درباره



آسیب‌شناسی فرهنگی دانشگاه‌ها

غلامرضا ظریفیان*

هر پژوهشی قابل طرح است، اما پژوهش‌هایی از این دست که موضوع آن‌ها اساساً از نوعی دستورالعمل تمییزگرا و منطبق بر "خوب و بد کردن" برخوردار است، بیش از موارد دیگر نیازمند روشن بودن مبانی و پیش‌فرض‌هایی است که قضاوت‌های آن طرح را شکل داده‌اند.

۱. شرایط آسیب

در این بخش ابتدا ویژگی‌هایی را که می‌توانند باعث مسأله‌آمیز شدن فرهنگ و تلقی آسیب شوند، بررسی می‌کنیم.

بررسی‌های آغازین نشان می‌دهند زمینه‌ساز آنچه می‌تواند آسیب فرهنگی قلمداد شود، تغییر اجتماعی است. اجتماع ایرانی در طول قرن جاری با چالش ناشی از ورود به دوره‌ای روبرو بوده که تغییر اجتماعی در آن شتاب بیشتری دارد. در این شرایط است که اصولاً "تصور آسیب" به وجود می‌آید.

به طور کلی چنین فرض می‌شود که اگر تغییری واقع نشود، شک و پرسشی درباره امر واقع برانگیخته نخواهد شد. به این ترتیب وقتی گفتار "یا طرح پرسش" از درستی یا نادرستی واقعیت خارج از ذهن، معلول تغییر رابطه شناسا با واقعیت مذکور است، اگر شناسا، واقعیت یا رابطه مذکور تغییر نکنند، پرسشی نیز مطرح نمی‌شود؛ به همین ترتیب تبیین آسیب نیز می‌تواند در سه سطح صورت پذیرد: ۱. بررسی شرایطی که در آن چگونگی ادراک ما از واقعیت تغییر یافته و دیگر آن را طبیعی، بدیهی و عادی تلقی نمی‌کنیم؛ ۲. بررسی شرایطی که در آن واقعیت تغییر می‌یابد و با بدیهیات و امور معمول ذهن ما وفق نمی‌کند؛ ۳. بررسی شرایطی که در آن ساختار ارتباط ما با جهان خارج از ذهن دگرگون می‌شود و ارتباطی همچون گذشته برقرار نمی‌کند.

اینکه، پیش از آن که مسأله "آسیب فرهنگی" را از این سه زاویه مورد بررسی قرار دهیم، باید به توضیح این نکته پرداخت که پرسش و استفهام، در هر سه حالت مفروض، با داوری درباره نفس الامر وضع کنونی همزاد است؛ این داوری، به ناگزیر درباره موضوع داوری خود احکامی صادر می‌کند که یکی از آن‌ها، همانا "آسیب‌مند" خواندن آن است.

تلقی یک ناظر از امور و پدیده‌های متحولی که وی آن‌ها را فهم می‌کند، ممکن است به معانی مختلفی برگردانده شود یا به عبارت دیگر، برای یک ناظر و بویژه برای ناظران مختلفه واجد

معانی مختلف باشد. فرآیند معنا شدن تحولات در ذهن ناظر، از سویی مبتنی بر بستری از سازه‌های ایجادکننده معنی است و از سوی دیگر به نسبت استقرار شناسا در بستر مذکور، با نوعی همدلی همراه است؛ از این رو، فرض بر آن است که هیچ ناظر انسانی شاهد غیر همدل تحولات نیست، زیرا اولاً عدم استقرار مطلق در بستری از سازه‌های عینی و مفهومی قابل تصور نیست (یعنی انسان غیراجتماعی در این بحث موضوعیت ندارد، همان طور که انسان فراتاریخی و فرااجتماعی که مثلاً قضاوت درباره آن امور متحول را نه از جانب خود، بلکه از جانب تاریخ یا خداوند انجام دهد، نمی‌تواند در این بحث موضوعیت داشته باشد) و به همین دلیل قضاوت ما تابع تاثیر این سازه‌هاست؛ ثانیاً امر "تحول" لاقلاً بین دو حالت واقع می‌شود که هیچ یک برای ناظر، ارزش‌های کاملاً یکسانی ندارند.

از سوی دیگر قضاوت او تابع تحولات مذکور است. پس هر تحول، بستر حرکتی معنوی (معنایی) از یک ارزش به ارزش دیگر است. در مقابل او، انسانی قرار دارد که بر مبنای ارزش‌های خویش به نظرات و داوری دگرگونی‌ها می‌پردازد. هر چقدر او بیشتر در سازه‌های عینی و مفهومی استقرار داشته باشد و هر چقدر با جهت و سمت و سوی تحولات همدل تر باشد، داوریش نیز متفاوت خواهد بود. بر این اساس، اگر ناظری قائل به آسیب‌مند بودن تحولی باشد، نوعاً یک جهت‌گیری معنایی انجام داده که با قول ناظر دیگر متفاوت است.

حال به اجمال، سه نوع داوری درباره آسیب‌مندی یک پدیده را مرور می‌کنیم.

حالت اول: تحول در نزد ناظر اتفاق افتاده است. در این حالت ناظر نیازمند سازه‌های عینی و مفهومی جدیدی است تا در آن‌ها استقرار یابد؛ او با دیدی منفی نسبت به سازه‌های موجود می‌نگرد، مثلاً هنجارهای متنسکان^۱ موجود را نمی‌پذیرد، نظام اداری را ناشایست می‌داند، زبان و ادبیات موجود با او بیگانه‌اند و...؛ او در نهایت یا شورش می‌کند، یا به انزوا می‌گراید و یا به تلخی و دشواری وضع موجود را تحمل می‌کند، زیرا واقعیت بیرونی با او "همدل" نیست.

حالت دوم: تحول در واقعیت بیرونی اتفاق افتاده است. در این حالت ناظر درمی‌یابد سازه‌های موجود دگرگون شده‌اند و استقرار او از میان رفته است. او نیز با دیدی منفی به سازه‌های تحول

یافته می‌نگرد و هنجارهای تحول‌یافتگان را نمی‌پذیرد. او نیز سرانجام یا شورش می‌کند یا به انزوا می‌گراید و یا به تلخی و دشواری وضع دگرگونی یافته را تحمل می‌کند، زیرا او "همدل" واقعیات بیرونی نیست.

حالت سوم: تحول یا همزمان نزد ناظر و در واقعیت اتفاق می‌افتد یا در هیچ کدام، اما ارتباط ناظر با واقعیت تغییر می‌کند؛ تغییری که همراه با تغییر یا سکون ناظر و واقعیت نیست. در این حالت وضعیت ناظر شبیه به کسی است که در مقابل واقعیت دگرگونی یافته قرار دارد، زیرا او از ثبات خویش مطمئن است و تصور می‌کند واقعیت دگرگون شده حال آن که تنها نوع ارتباط آن‌ها تغییر کرده است.

نمونه این حالت، یکسانی ارزش همراه با تفاوت زبانی بین دو نسل است.

مسأله‌ای که در این جا رخ می‌نماید، آن است که تاخر یا پس‌افتادگی، شرط لازم برای تلقی آسیب‌مندی از پدیده‌های اطراف است؛ به عبارت دیگر، اگر پیکره‌های اجتماعی همراه و همزمان تغییر کنند، داوری و صدور حکمی مبنی بر آسیب‌مند بودن پدیده‌ها صورت نخواهد گرفت. شرط کافی چنین حکمی نیز عدم همدلی با پدیده‌هاست چه هنگامی که ما تغییر می‌کنیم و جهان ساکن است، چه هنگامی که ما ساکنیم و جهان متحول و چه وقتی رابطه ما با جهان دگرگون می‌شود. در هر سه حالت، این از بین رفتن همدلی ماست که تلقی آسیب‌مندی را شکل می‌دهد.

با توجه به آن که موضوع بحث، رابطه فرد و حتی گروه با جامعه نیست و سخن از وضعیت کل نظام آموزش عالی است، باید این سه حالت مفروض را درباره این نظام در نظر بگیریم و چون "نظام" یک کل مفهومی است، پس باید شرایط آسیب را در این کل "تصور کنیم. از این منظر کل‌نگرانه آسیب‌مندی، مشروط به تاخر پیکره‌های این نظام نسبت به یکدیگر است که همدلی یا وفق ارزشی و معنایی بین آن‌ها را از میان می‌برد. بخش‌هایی از این نظام متحول شده‌اند و به همین دلیل بخش‌های ساکن را "آسیب‌مند" می‌یابند، همان طور که بخش‌های ساکن، ایشان را آسیب دیده تلقی می‌کنند؛ در عین حال بین بخش‌ها نیز ارتباط مکفی و انتقال‌دهنده معنایی رفتارها برقرار نیست، از این رو می‌توان گفت این نظام از دید یک ناظر بیرونی نیز "آسیب‌مند" است.

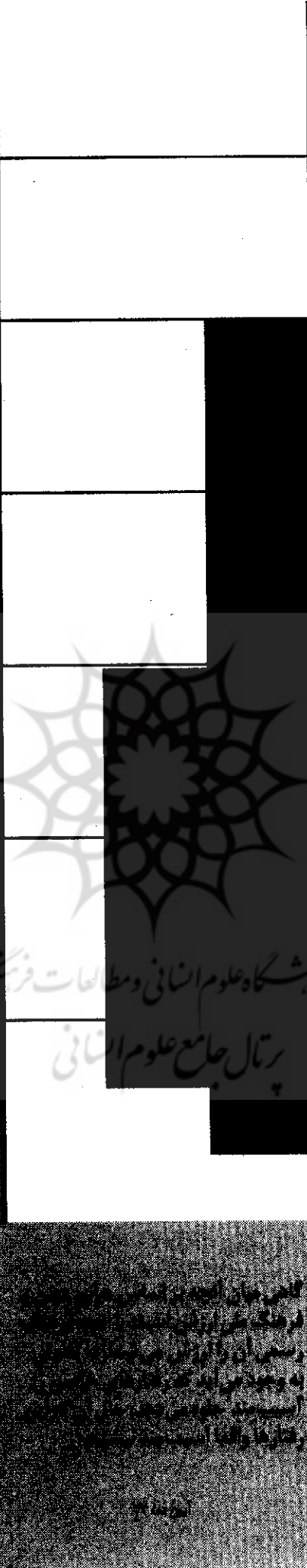
نکته دیگر، نامگذاری وضعیتی است که دو شرط لازم و کافی آن دیده شود. در چارچوب ادبیات موجود، اصطلاح "بحران فرهنگی" مفهوم مورد نظر را دقیق تر توضیح می دهد، زیرا حاکی از وضعیتی است که درستی پاره ای امور از سوی ناظران اجتماعی نفی می شود و آنان وضعیت موجود را مخاطره آمیز می یابند. اگرچه آسیب حاکی از وضعیتی نامطلوب است که می تواند مخاطراتی دربرداشته باشد، اما فی نفسه مخاطره آمیز نیست. هابرماس بحران را حاکی از شرایطی می داند که یک نهاد از تولید آنچه باید در اختیار نهادهای دیگر بگذارد باز می ماند و بی کارکرد می شود. از همین روست که با "خطر نابودی" مواجه می شود، هر چند شاید تا مدت ها همین وضع ادامه یابد و آن نهاد یا زیرسیستم به صورت یک زائده به حیات خود ادامه دهد.^۲ در این صورت بحران به دوره ای اطلاق می شود که خطر همچنان وجود داشته باشد. با این توصیف می توان گفت وضعیت قابل مشاهده در دانشگاه ها بیشتر یک نشانگان^۳ حاکی از بحران است تا آسیب. به علاوه، در علوم اجتماعی معمولا وضعیت های مرضی را "عادی" تلقی می کنند (مانند تبیین کارکردگرایانه اموری چون طلاق، نارضایتی شغلی، قتل، سرقت، سایر جرایم و حتی تورم در اقتصاد)^۴ و یا "بحرانی" (مانند تبیین ساختارگرایانه مشروعیت نظام اجتماعی به طور عام یا نظام سیاسی به طور خاص در نظام سرمایه داری یا در جوامع در حال گذار). بر اساس تاملات و رویکردهای علوم اجتماعی، پدیده هایی مانند سرقت یا ناسازگاری فرهنگی

عادی تلقی می شوند مگر آن که از حدی فراتر روند. این حد مذکور را جامعه آمیز می کند. مثال آنکه اعتماد بیش از حد یک نفر در هر یک از این موارد کارکردهای نظارت اجتماعی^۵ خانواده و آموزش و پرورش را به طریقی غیر قابل بحران به معنای بالذات این نسبت بیش از یک دهه بحران ایجاد خوانده می شود. با این وجود، برای برهنگار از بلوغ معنایی صفت اصطلاح بحران نزد علم اهل علوم اجتماعی و نظریه برای تقریبا هر نوع کسانی که مدتی است با این موضوع سروکار دارند، ما نیز اصطلاح آسیب را به کار می آوریم. هر چند رویکرد مارکس همان رویکرد آسیب شناسانه است که وضعیت موجود را با استانداردهای شریک بحران معانی می یابد. تاملات فوق نشان می دهند هر علمانی میزان

قانون مدار نبودن، تا هنگامی که موجب بروز اختلال در کارکرد نظام نشده باشد، آسیبی به بار نمی آورد. به علاوه، نه بحران و نه آسیب هیچ کدام یک شیء نیستند، همین طور رفتار، کنش و نهاد هم نیستند. آسیب مفهومی است که مصادیق آن را می توان در نمونه هایش یافت؛ درست همان طور که در پزشکی، "سرطان" نام هیچ یک از اعمال اندام های موجود زنده یا نام خود اندام ها نیست، بلکه اصطلاحی است که وضعیتی خاص را توصیف می کند که در آن عملکرد پاره ای اندام ها و به تبع آن ها عملکرد کل ارگانیسم مختل می شود و نهایتا به از دست رفتن کل عملکرد مورد انتظار (بقا) منجر می شود. بنابراین آسیب را نه از خود آن، بلکه از نمود و نشانه های آن می شناسیم.

نمود "آسیب فرهنگی" در مرحله مشاهده، در هنجارشکنی دیده می شود، یعنی هنجارهای مورد انتظار رعایت نمی شوند. اگر انتظار داریم بیش از یک درصد دانشجویان از مطالعه دروس خود به صورت غیر قابل قبول غفلت نورزند، مشاهده نسبتی بیش از این مقدار را می توان آسیب برشمرد. در مرحله تشخیص نیز برون داد مورد انتظار که همان هنجارهای سیستمی هستند نشانگان آسیب را آشکار می کنند. به عنوان مثال، اگر همان یک درصد از دانشجویان در دروس خود توفیق نیابند، افت تحصیلی نیز به عنوان برون داد کلاس های درس و بخش آموزش از یک درصد جمعیت دانشجویان فراتر نخواهد رفت. یعنی هنجار سیستمی یا عملکرد مورد انتظار از سیستم آن است که تا یک درصد

آسیب می خواند. این عمل می انجامد که در سطحی آسیب شناسانه، هنجارهای مورد انتظار را با آنچه واقعیت است مقایسه می کنیم. در این مقایسه، اگر تفاوتی بین آنچه واقعیت است و آنچه انتظار داریم مشاهده کنیم، آن را به عنوان آسیب می نامیم. این آسیب می تواند در سطح فردی، گروهی یا اجتماعی باشد. در این مقاله، ما به آسیب های اجتماعی می پردازیم. آسیب های اجتماعی، آسیب هایی هستند که در سطح جامعه رخ می دهد. این آسیب ها می توانند به دلیل عوامل مختلفی ایجاد شوند، از جمله تغییرات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. در این مقاله، ما به بررسی آسیب های اجتماعی در ایران می پردازیم. ما به بررسی آسیب های اجتماعی در ایران می پردازیم. ما به بررسی آسیب های اجتماعی در ایران می پردازیم.



در مقام تجویز و معالجه به تفکیک این عرصه‌ها و عوامل موثر بر بروز نشانگان آسیب در هر کدام از آن‌ها بپردازیم.

در این جا باید یادآوری کرد که "تبیین" (یعنی شناخت عوامل موثر)، هم در مرحله تشخیص و هم در مقام علاج ضروری است؛ به این معنی که اصولاً "تشخیص" عبارت است از تشخیص چگونگی شکل‌گیری نشانگان آسیب و علاج نیز با رفع این عوامل صورت می‌گیرد.

نکته بعدی آن است که عوامل موثر بر آسیب‌های فرهنگی، هم می‌توانند درون‌زاد باشند و هم برون‌زاد؛ مثلاً تاخر فرهنگی موجود میان دو بخش آموزش و پژوهش، به عنوان عامل درون‌زاد و شکاف بین نسلی، به عنوان عامل برون‌زاد شناخته می‌شوند؛ تقلیل دین‌باوری در سطح خانواده‌ها و سپس در دوره آموزش و پرورش قبل از دانشگاه که موجب کاهش دین‌باوری در دانشگاه‌ها و سپس "بحران معنویت" در نظام دانشگاهی می‌شود و همزمان به تشدید تعارض میان نسل‌ها نیز می‌پردازد، نمونه‌ای از تاثیر چنین عواملی است. بنابراین، آسیب نه الزاماً درون‌زاد است و نه الزاماً برون‌زاد؛ مهم "منصه ظهور" آن است. باید در مقام توصیف و مشاهده بررسی کرد که آیا در کارکرد مورد انتظار، اختلالی به وجود آمده است یا خیر. در این صورت است که می‌توان حد و ثغور آن را مشخص کرد. بنابراین گرچه در مقام تبیین و سپس برای درمان، نیازمند شناسایی منشاء آسیب هستیم، اما این مهمات منوط به توصیف و تشریح نشانگان آسیب است و برای این امر، باید کوشید آن دسته از آسیب‌هایی که در خارج از دانشگاه ریشه دارند، از نظر پنهان نمانند.

آخرین نکته در این بخش، آن است که هم در ذکر مصادیق و هم در تعمیم نظری (تئوریک) آسیب‌های فرهنگی، آموزشی، سازمانی و اجتماعی، باید آن‌ها را به تفکیک مورد ملاحظه قرار داد و آسیب‌های فرهنگی را تا حد ممکن متمایز کرد.

۴. شرایط دانشگاه‌ها

همان طور که گفته شد، آسیب امری نسبی و صفتی است که به عدم وجود شرایطی خاص اطلاق می‌شود. در مورد دانشگاه‌ها می‌توان این حالت را نسبت به دانشگاه آرمانی، دانشگاه مطلوب و نیز دانشگاه مورد انتظار، بررسی کرد؛ اما از آن‌جا که دانشگاه‌های آرمانی و مطلوب

می‌توانند دامنه وسیعی را شامل شوند و به تعداد آرمان‌ها و مطالبات، متفاوت باشند، این بررسی دانشگاه مورد انتظار را به عنوان مبنای تشخیص آسیب از غیر آسیب مورد بررسی قرار داده است. به طور خلاصه، دانشگاه مورد انتظار دانشگاهی است که به تولید و بازتولید فرهنگی می‌پردازد. "بازتولید فرهنگی" عبارت است از استمرار و تداوم میراث فرهنگی در نسل‌های جدیدی که از پی هم می‌آیند؛ تولید فرهنگی نیز عبارت است از تولید مفاهیم، آرمان‌ها و به طور کامل‌تر، تولید "ایده‌هایی" که افکار عمومی جوامع مدرن یا در حال ورود به مدرنیته را سامان می‌دهد و زمینه‌های "نظم اجتماعی" را فراهم می‌کند. تولیدکنندگان این ایده‌ها را روشنفکران تشکیل می‌دهند و نهاد سامان‌دهنده این امر، دانشگاه است.

در این بخش ویژگی‌هایی را که باعث تلقی آسیب‌مندی دانشگاه‌ها می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ به این منظور، ابعاد فرآیندهای آسیب را مرور خواهیم کرد.

۱.۲. بین فرهنگ عمومی دانشگاه‌ها و فرهنگ رسمی، تفاوت و تخالفی جدی دیده می‌شود، به طوری که می‌توان از دو فرهنگ آشکار و پنهان سخن گفت. فرهنگ پنهان گرچه در گذشته نیز وجود داشته، اما عمدتاً در بیست سال اخیر شکل گرفته است. به نظر می‌رسد این فرهنگ پنهان دارای محتوایی متقابل با محتوای فرهنگ است. دو عامل در پدید آمدن این تقابل سهم داشته‌اند: یکی انقطاع تاریخی نسل بعد از بهمن ۵۷ از انقلاب و دیگری قطبی کردن ارزش‌ها در بیست ساله پس از انقلاب یا دست کم تا ۲ خرداد.

۲.۱.۱. انقطاع تاریخی فرهنگ نسل پس از ۲۲ بهمن از فرهنگ ملی (ایرانی-اسلامی)، آسیب را در سطح "بحران هویت" نمودار ساخته و آن را قابل مشاهده و اندازه‌گیری کرده است. این بحران از عوارض کنونی این انقطاع (گسست) محسوب می‌شود، اما عوارض بعدی آن ممکن است در آینده نه چندان دور در ابعاد و سطوح دیگری، مثلاً فرهنگ قومیت‌ها و فرهنگ جهانی بروز کند. سطح بعدی بروز آثار و عوارض انقطاع می‌تواند به آسیب‌پذیری و هزلت ملی و سپس یکپارچگی سرزمینی کشیده شود. بنابراین، این احتمال وجود دارد که انقطاع مزبور، در همان سنت در حوزه سیاسی بازتولید شود؛ در این صورت

مصادق تعریف، "بحران مشروعیت" در سطح کلان و تاریخی است که تنها به مشروعیت رژیم سیاسی محدود نمی‌ماند و کل نظام اجتماعی و حادثه از همه زیرسیستم فرهنگی را به چالش خواهد طلبید. چنین برداشتی از شرایط موجود و برداشت‌های مشابه، ابعاد و اهمیت موضوع را روشن‌تر می‌کنند.

۲.۱.۲. تقابل فرهنگ پنهان و فرهنگ رسمی که ناشی از انقطاع تاریخی است، به نسبت ساختار جمعیتی، سوابق تاریخی، فرهنگ محلی موجود در مکان جغرافیایی دانشگاه‌ها و نوع رشته‌ها، خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی را پدید می‌آورد. وجود این خرده‌فرهنگ‌هاست که شکل بروز و شیوه تعیین آسیب را در دانشگاه‌های مختلفه متفاوت می‌سازد.

۲.۱.۳. از آن‌جا که اولاً حکومت منشاء فرهنگ رسمی است و ثانیاً از خصوصیات کلی دولت مدرن برخوردار است و به همین دلیل وظیفه تأمین نیازهای اجتماعی را بر عهده دارد، می‌توان گفت قطبی شدن ارزش‌ها در تحلیل نهایی، ناشی از تاثیر هیچ عامل دیگری نیست، حتی ارتباطات جهانی و رسانه‌ها را نیز نمی‌توان عامل موثر در تشکیل قطب مقابل فرهنگ رسمی دانست، چرا که ارتباطات جهانی یا در راستای کثرت‌گرایی فرهنگی عمل می‌کنند، یا در راستایی ماهیتاً سیاسی که هژمونی فرهنگ غرب را در پی دارد. در فرض نخست، ارتباطات جهانی برای فرآیند "درون فرهنگ‌پذیری" ممانعی ایجاد نمی‌کنند مگر آن‌که فرهنگ خودی نیز اساساً با ماهیتی سیاسی

عرصه رشد و اداری بر روی یکپارچگی ملی و فرهنگی است. این امر می‌تواند به کثرت‌گرایی در سطوح مختلف اجتماعی منتهی شود. احتمالاً چنین وضعی در میان فرهنگ‌های با علوم و تکنولوژی جدید یا به عبارتی دیگر می‌گذارد و کوشش نظام سیاسی برای کنترل این عوارض از فرهنگ به جهت تأمین امنیت ملی می‌تواند گفت‌گویی را بر سر می‌گذارد و عوارض سال‌ها در این زمینه در فرض دوم، سوال اصلی این است که چگونه می‌توان در سطح ملی، فرهنگی و اجتماعی، این عوارض را کنترل کرد و چگونه می‌توان در سطح ملی، فرهنگی و اجتماعی، این عوارض را کنترل کرد و چگونه می‌توان در سطح ملی، فرهنگی و اجتماعی، این عوارض را کنترل کرد.

ویژگی‌های فرهنگ رسمی تعارض دارد و آن "پویایی" است. این پویایی در مقابل ایستایی فرهنگ رسمی - دست کم به علت رسمی بودنش - زمینه گرایش جوانان را به فرهنگ در حال انتشار، حتی با علم به سلطه‌گرا بودن آن، فراهم می‌آورد. با توجه به این استدلال‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالا قطبی شدن ارزش‌ها تحت تاثیر هیچ عامل دیگری نیست، مگر پاسخ ندادن فرهنگ رسمی به نیازهایی که به طور عام در جامعه و به طور خاص در دانشگاه شکل می‌گیرند؛ امتناع یا ناتوانی فرهنگ رسمی در پاسخ دادن به نیازها و خواست‌های روز، باعث قطبی شدن ارزش‌ها شده است. ۲.۱.۴. با توجه به تجربه دوم خرداد و تغییراتی که پس از آن در فضای دانشگاه‌ها به وجود آمد، می‌توان گفت تعدیل رفتار مدیریت دانشگاه‌ها تا حدودی به تعدیل رفتار فرهنگ پنهان منجر شده است. به طور کلی به نظر می‌رسد دوم خرداد را می‌توان با دو ویژگی شناخت: یکی گرایش به تغییر و مشروعیت نگرش جدید و دیگری ترجیح اصلاح بر انقلاب از سوی کسانی که با خطوط فرهنگی^۱ همین

جذب و دفع است و تاریخ ما، چه در حکمت و فلسفه و چه در عرفان و ادبیات و چه حتی در فولکلور اقوام و ملل مختلفه این توان جذب و دفع را به خوبی نشان داده است. آسیب کنونی، از این منظر، ناشی از گرایش فرهنگ رسمی به ایفای نقش "صافی فرهنگی" است و احتمالا همین امر موجب شده است به عللی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، با نیازها انطباق نیابد، ایستا شود و سپس در تعارض با آن بخش از فرهنگ که تحت عنوان "فرهنگ پنهان" از آن یاد کردیم، قرار گیرد. به نظر می‌رسد ایفای نقش "صافی فرهنگی" و برخورد گزینشی با "فرهنگ ملی" در عمل باعث شده است خرده‌فرهنگ‌های بومی مستقیما با "فرهنگ جهانی" پیوند بخورند، یعنی بدون واسطه‌گری فرهنگ ملی در ارتباط مستقیم با فرهنگ جهانی قرار گیرند. چنین وضعیتی نظام گزینش فرهنگی را با سوال و چالشی جدی روبرو ساخته و خود منشا آسیب‌های دیگری شده است. این آسیب‌ها همانا ناتوان شدن دانشگاه از ایفای دو نقش اساسی است که عبارتند از: ۱. حفظ میراث

نادیده گرفته، همان طور که نمی‌توان انتظارات غیر واقع‌بینانه را نیز نادیده انگاشت، چرا که اصولا تعریف دانشگاه و انتظاراتی که از این تعریف شکل می‌گیرند، با آنچه "واقعا" در دانشگاه وجود دارد، متفاوت است. در گذشته به دانشگاه به عنوان یک نهاد تکنوکرات می‌نگریستند، در حالی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دانشگاه را به عنوان سازمان بازتولید ایدئولوژی رسمی مورد توجه قرار دادند؛ اما دانشگاه ویژگی‌هایی دارد که جدای از انتظارات ما به راه خود می‌رود. تلقی ایدئولوژی‌سازی^۲ را می‌توان یکی از تلقی‌های موجود برای تعریف "دانشگاه آرمانی" دانست، صرف‌نظر از این‌که چه تلقی‌ای مورد توجه قرار گیرد، اصولا نمی‌توان بر مبنای چنین تلقی‌هایی به آسیب‌شناسی فرهنگ دانشگاه پرداخته زیرا اولاً به دلیل فاصله پرنشدنی "آرمان و واقعیت" همه چیز رنگ آسیب به خود می‌گیرد و ثانياً به تناسب آرمان‌های مختلف، آسیب‌های متناسب به دانشگاه نیز متفاوت خواهند بود و راه‌های برون‌رفت و رفع آسیب نیز متعدد خواهند شد؛ در نتیجه بر سر آنچه که واقعا



مورد اهمال قرار می گیرند. عدم رعایت این ارزش ها سه دلیل عمده دارد: یکی همان گسست نسل هاست، دیگری واکنشی است که نسبت به سیاسی شدن فرهنگ صورت می گیرد و سومی فقدان سرمشق های اجتماعی و بویژه فقدان الگوهای میانی است. دلیل سوم از لحاظ کمی و کیفی به این معناست که پایبندی و عدم پایبندی به ارزش ها، در دانشگاه ها حالتی دو قطبی به وجود آورده است؛ مثلا افرادی که اهل ایثارند و شخصیت اخلاقی دارند و به تحقیق و مطالعه می پردازند، در یک سوی طیف و افرادی که در پی اخذ مدرک هستند، در سوی دیگر طیف تجمع کرده اند، اما تعداد افراد متوسط بسیار کمتر است؛ حال آن که در یک توزیع عادی وضعیت باید کاملا برعکس باشد. در این میان، نقش فرهنگ رسمی و عدم ایجاد الگوهای میانه و نپذیرفتن متوسط ها، بسیار تاثیر گذار است. حناقل وفاقی که ممکن است درباره دانشگاه قابل قبول (مورد انتظار) صورت گیرد، آن است که کارکردهای تعریف شده آن (علمی، فرهنگی،

می گیرند. بخش متفکر در گذشته بیش از امروز اقتدار داشته اما امروز با نوعی "عوامزدگی خاص" روبرو هستیم؛ جریان های سیاسی- فرهنگی برای نفوذ بیشتر، خود را در توده های دانشجویی مستحیل می کنند و هم از این روست که نفوذ صاحبان تفکر کم رنگ شده است. نتیجه این وضع امحای تدریجی ارزش هایی مانند علم محوری

و نقادی است که دانشگاه براساس آن ها شکل گرفته است. در چنین وضعیتی دانشجوی غیرسیاسی با برچسب های خاصی مواجه می شود و ارزش سیاسی بودن جای ارزش علمی بودن را می گیرد، همان طور که آراستگی به سخنان مد روز- چه مدرن و چه سنتی- جای اندیشه ورزی و پرسشگری را گرفته است. کاستن از اقتدار منابع فرهنگی دانشگاه که نهاد علم و اجماع اهل اندیشه و علم است باعث می شود الگوها از منابع دیگری مانند رسانه ها اخذ شوند؛ ضمن این که کاهش اقتدار منابع فرهنگی دانشگاه باعث لاغر شدن کیفی و عدم بازتولید آن ها می شود و لاغر شدن کمی آن ها، مهاجرت و تعویض شغل را نیز در پی دارد.^{۱۳} ۲. ۳. در تکمیل آنچه در بند پیشین درباره تاثیر "انتظارات" در پدید آمدن آسیب ها و تلقی آسیب گفته شد، باید توجه داشت که این انتظارات از دو عامل ناشی می شوند، یکی نسبتا شفاف و رسمی و دیگری غیرشفاف و غیررسمی که به مراتب بزرگ تر و حجیم تر است. یکی از این انتظارات، تحمیل شدن سیاست به دانشگاه است که نظام ارزشی و هنجاری متفاوتی ایجاد می کند و در نهایت منزلت استادان، دانشجویان

به نظر می رسد ایفای نقش اصلی فرهنگی و پرورش فرهنگ علمی با فرهنگ ملی در عمل باعث شده است. خود طوطی ها، بویژه سیستم های فرهنگی که در کشور ریشه دوانده اند، یعنی بدون واسطه گری فرهنگ ملی در این کشور مستقیم با فرهنگ جهانی قرار گرفته اند. چنین وضعیتی که پیش از این فرهنگ را با مسائل و چالش های جدی روبرو ساخته و خود منشأ آسیب های فرهنگی است.

بخش اداری دانشگاه نیز به دلیل ساختار فرهنگی و تحصیلاتی خود، یکی از منابع آسیب به شمار می رود، زیرا فرآیند مذکور را تشدید می کند. این بخش از هنجارهایی پیروی می کند که نه تنها با انتظارات مورد نظر وفق ندارند، بلکه عملکردشان تشدیدکننده سطحی نگری و مدرک گرایی است. این بخش توانسته است تاثیر خود را با خواست درازمدت مدیریت نیز همراه کند زیرا مدیریت دانشگاهی در ایران در طول تاریخ خود، کمی گرا بوده و به توسعه کیفی فعالیت ها و برون دادهای دانشگاهی توجهی نداشته است. این راهبرد آموزش عالی با عملکرد بخش اداری در هدایت و کنترل رقیق کیفیت آموزشی همسو گشته و با کاهش منزلت نهاد علم و اندیشه پروری تشدید شده است.

گرچه در حال حاضر نمی توان گفت کاهش منزلت نهاد علم تنها ناشی از پیامدهای گرایش ایدئولوژیک پس از انقلاب اسلامی است و به طور مثال می توان آن را از نمودهای عملکرد مدیریت در اقتصاد رانتهی نیز دانست که ناشی از عدم اتکای دولت به تولید و وابستگی آن به فروش نفت و غیرپاسخگو بودن دولت است.

مجموعی بر کنار هم دیده شود و از این طریق و با هم در نظر گرفته شوند. برای ایفای این وظایف و وجود برخی شرایط ضروری است. مانند یک فضای نقد و علمی همراه با آموزش و پژوهش که دانشگاه را با محیط بیرونی خود متفاوت کند و محصولی هم که به بار می آید نسبت به جامعه مفید باشد. عقابان این ویژگی ها را می توان آسیب شناسی کرد. در حال حاضر این ویژگی ها (عقل محوری بودن) نزد دانشجویان منزلت بالایی ندارد و بنا بر دستورات انجام شده اولویت با ارزش های همچون ثروت و قدرت است.^{۱۴} ۲.۲.۲. با آن که آسیب هایی همچون نابرابری یا محیط دانشگاه اصلی صورتی با این محیط اقتضای میانی صورتی- که بویژه در دانشجویانی که از مناطق کمتر توسعه یافته به دانشگاه می آیند دیده می شود- و حتی انواع و اقسام ناراحتی های روحی و روانی پیشی ها^{۱۵} از رانتهی نسبت بالایی را تشکیل می دهند و حاکی از نارسایی های فرهنگی اشکار در دانشگاهها هستند، با آن که آسیب های سیاسی وجه بسیار کوچک تری را تشکیل می دهند اما مسئله بسیار آزار دهنده ای فرهنگی و قابل ملاحظه نگری، مانع از پیشرفت نظامی و علمی سطح فرد و جلوگیری از مورد توجه قرار

و حتی کارکنان را تحت تاثیر قرار می دهد. ضمیر این منزلت ها و ایمانی که از سوی نهاد تشکیل دهنده نظام دانشگاهی برای کسب منزلت صورت می گیرد، باعث می شود انتظار اصلی از دانشگاه- که تولید و توزیع علم برای حفظ میراث فرهنگی و هدایت بیشتر است- معوق و معطل بماند و در مقابل، شرایط شکل گیری آسیب فراهم شود. برخی از نمودهای آسیب به تجربه پروری بودن دانشگاه فقدان روحیه علمی در استادان و گریز دانشجویان از مباحث و تکالیف جدی است.

نمی‌شوند یا اغلب به طور همزمان پذیرفته نمی‌شوند؛ البته بخش‌های مادی‌تر، یعنی تکنولوژی، با سرعت بیشتری وارد و پذیرفته می‌شوند، ولی بخش معنوی این روند را با سرعت کمتری می‌پیماید. این فاصله که نوعی تاخر است زمينه‌ساز آسیب‌های دیگری از جمله مشکل "خلاء یا کمبود نظر و نظریه" می‌شود. این مشکل به صورت فقدان الگوهای هنری، عدم استحصال درست یا مکفی از منابع ملی، بسته‌بندی و ردیف‌سازی (فرمول‌بندی) نامناسب یا عدم بسته‌بندی روزآمد منابع خام موجود و بالاخره عدم توفیق برای نیل به الگوهای مناسب با شرایط و ذائقه و مقتضیات بومی نمود می‌یابد.

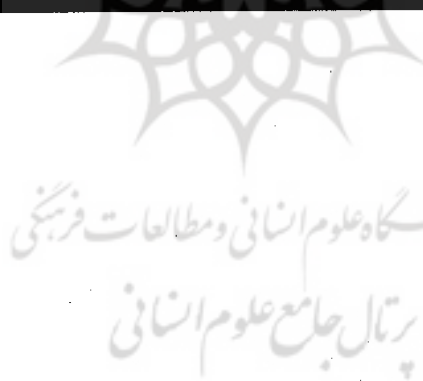
البته بدیهی است که این مسأله، نه محدود به ایران است و نه محدود به دانشگاه‌ها؛ به طور نمونه ماکس وبر به این نکته توجه می‌دهد که ایده‌های تجربه‌گرایی^{۱۵} و فردگرایی^{۱۶} از یونان باستان وجود داشته‌اند، ولی ظرف تحقق آن‌ها مهیا نبوده است، تا هنگامی که بورژوازی در اروپا شکل گرفت و با این ایده‌ها پیوند خورد.^{۱۷} خطوط فرهنگی مغرب زمین و خطوط فرهنگی نوعاً جدید (مدرن) نیز در ورود به جهان در حال توسعه، گاه در جوامع میزبان، متناظرهای بومی (متناظرهایی را که در جوامع مبدا داشته‌اند) نیافته‌اند و برخی مواقع سال‌ها در انتظار مانده‌اند تا متناظرهای عینی (مثلاً طبقات اجتماعی، گروه‌های حامی و نهادهای نیازمند) و ذهنی (خطوط فرهنگی دیگری که قابلیت پیوند با آن‌ها را داشته باشند) مشابهی بیابند که چه بسا به طور کامل نیز مانند متناظر اولیه نبوده‌اند. از جمله، می‌توان به همین تاخر علم نسبت به فناوری و پیش‌فرض‌ها و نگرش‌های فرهنگی و فلسفی نسبت به علم اشاره کرد. آنچه در این جا اهمیت دارد، نفس تاخر نیست، بلکه پیامدهای آن است؛ "آسیب‌مند ساختن دانشگاه در اثر این تاخر" یکی از این پیامدهاست، زیرا نقص در دریافت و پرداخت خطوط فرهنگی انتقال یافته^{۱۸} عملاً دانشگاه را از ایفای کارکرد خود باز می‌دارد.^{۱۹}

۲.۵. سرانجام باید از آسیب‌هایی نام برد که در نظام تعیین راهبرد، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت اجرا شکل می‌گیرند و دانشگاه را از ایفای وظیفه‌اش باز می‌دارند، آسیب‌هایی مانند تعارض در نظام حقوقی، فقدان قوانین و مقررات

روزآمد و بالاخره اجرای سلیقه‌ای یا مبتنی بر نظام گزینش قوانین و مقررات، گزینش غیر رسمی و نیمه رسمی‌ای که عملاً سیاسی است تا فرهنگی و قانون را به معنای خاص کلمه مورد استفاده ابزاری قرار می‌دهد.

۲.۶. اینک براساس اظهارنظرها و راه‌جویی‌هایی که طی مصاحبه با صاحب‌نظران به دست آمده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که در مجموع، نشانگان آسیب در دانشگاه‌ها وجود دارد. ضمن تأکید بر ضرورت تفکیک "آسیب فرهنگی" از دیگر انواع آسیب (گرچه این تفکیک تنها از منظری روش‌شناختی صورت گیرد)، باید خاطر نشان کرد با توجه به سلسله مراتب قابل شناخت مبادی آسیب‌های فرهنگی، می‌توان چهار عامل را که به ترتیب بر دامنه و برد آسیب‌ها موثر هستند، به این شرح برشمرد: حکومت ارتباطات جهانی، نخبگان و رسانه‌ها. گرچه عوامل دوم و چهارم خارج از کنترل مدیریت دانشگاهی هستند، اما از آن‌جا که میزان تاثیر عامل دوم تابعی از عملکرد عامل اول و میزان تاثیر عامل چهارم تابعی از عملکرد عامل سوم است، چنانچه عزم و برنامه مناسب وجود داشته باشد، آسیب‌های فرهنگی

قابل کنترل خواهند بود. یادآوری این نکته ضروری است که دانشگاه‌ها از لحاظ آسیب‌مند بودن، از بعضی جهات نسبت به سایر نهادها وضع بهتری دارند، چرا که محیط آن‌ها شکاف‌ها و تعارض‌ها را تلطیف می‌کند؛ اما از سوی دیگر، نسبت به سایر نهادها در وضع بدتری قرار دارند، چرا که هم در سطح فرهنگی و هم در سطح سیاسی به بازتاب واقعیت‌های کل جامعه در یک فضای محدود می‌پردازند، بدون آن‌که از مطالعه و توان علمی لازم برای این امر برخوردار باشند یا انرژی قدرتمندی از این فرآیند حمایت کنند. دانشگاه‌ها همچنین به دلیل تأثیری که در طول و عرض فرآیندهای اجتماعی می‌گذارند، آسیب‌های موجود را به جهان بیرونی انتقال می‌دهند. اگر دانشگاه به مکان تصفیه آسیب‌ها بدل شود، این انتقال موجب کاهش تدریجی آسیب در جهان پیرامون (جامعه) نیز می‌شود؛ برعکس، اگر دانشگاه به مکان تشدید آسیب‌ها تبدیل شود، این انتقال موجب افزایش آسیب در جامعه خواهد شد. نمونه تاثیر کاهش دانشگاه را می‌توان در همان سیاست‌زدگی یافت که علیرغم وارد آوردن



دانشگاه‌ها از لحاظ آسیب‌مند بودن، از بعضی جهات نسبت به سایر نهادها وضع بهتری دارند، چرا که محیط آن‌ها شکاف‌ها و تعارض‌ها را تلطیف می‌کند؛ اما از سوی دیگر، نسبت به سایر نهادها در وضع بدتری قرار دارند، چرا که هم در سطح فرهنگی و هم در سطح سیاسی به بازتاب واقعیت‌های کل جامعه در یک فضای محدود می‌پردازند، بدون آن‌که از مطالعه و توان علمی لازم برای این امر برخوردار باشند یا انرژی قدرتمندی از این فرآیند حمایت کند.

آسیب‌های جدی به دانشگاه کارکرد مثبتی هم داشته و به پالایش عرصه برخورد‌های سیاسی در جامعه‌ای که از حداقل ابزارها و نهاد‌های موجود بی‌بهره بوده پرداخته است. نمونه تأثیر افزایشی دانشگاه را نیز می‌توان در همان مدرک‌گرایی دید که به دلیل قرار داشتن نظام اشتغال در طول دانشگاه (تغذیه از برون‌دادهای دانشگاهی)، بر همه حوزه‌های اقتصادی (به معنای اعم) و تولید ملی تأثیر گذاشته است. ۲.۷ بر اساس این تاملات و یافته‌های مراحل مقدماتی، می‌توان گفت با توجه به مساله پژوهش حاضر، یعنی شناسایی اکتشافی آسیب‌های فرهنگی دانشگاه‌ها، توصیف خصوصیات آن‌ها، تمیز و تفکیک آن‌ها از سایر انواع آسیب‌ها و طبقه‌بندی آن‌ها، می‌توان طبقه‌بندی زیر را برای مطالعات بنیادی و کاربردی آسیب‌های فرهنگی دانشگاه‌ها پیشنهاد کرد:

۱. تفکیک آسیب عامل آسیب مصداق آسیب و شکل بروز آن؛
۲. تفکیک آسیب بر اساس کارکردهایی که ناقص یا معوق می‌مانند؛
۳. تفکیک آسیب بر اساس فوریت نیاز به درمان؛

۴. تفکیک آسیب به سه نوع داخلی، بیرونی و

مشترک؛

۵. تفکیک آسیب به سه نوع ذهنی، ساختاری و رفتاری؛

۶. تفکیک آسیب‌های ذهنی به انواع عقیدتی، جهان‌بینانه، ایدئولوژیک و علمی؛

۷. تفکیک آسیب‌های عقیدتی به دو نوع دینی و غیر دینی؛

۸. تفکیک آسیب‌های جهان‌بینانه به دو نوع اسطوره‌ای و عقلانی؛

۹. تفکیک آسیب ایدئولوژیک به انواع سیاست‌گرا و غیر سیاست‌گرا؛

۱۰. تفکیک آسیب علمی به انواع بنیادی، فرآیندی و نسلی؛

۱۱. تفکیک آسیب‌های ساختاری به سه نوع دانشجویی، اداری و آموزشی؛

۱۲. تفکیک آسیب‌های رفتاری به حوزه‌های خصوصی و عمومی؛

۱۳. تفکیک آسیب‌های رفتاری حوزه عمومی به حوزه‌های آموزشی و غیر آموزشی؛

۱۴. تفکیک آسیب‌ها بر اساس طول مدت زمان مورد نیاز درمان.

۵. Social Control

۶. Enculturation

۷. هژمونی اصطلاحی است که آنتونی گرامشی، جامعه‌شناس ایتالیایی (۱۹۳۷-۱۸۹۱) پیشنهاد کرده تا گونگی حضور سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر را که به وسیله آمیزه‌ای از وسایل سیاسی و ایدئولوژیکی تحقق می‌یابد وصف کند. نقش ایدئولوژی در تحصیل رضایت طبقات تحت سلطه ممکن است از جبر یا زور هم بیشتر باشد. موازنه میان زور و رضایت از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند. به طوری که اهمیت دومی در جوامع مدرن بیشتر است. از نظر گرامشی دولت ابزار اصلی نیروی زور و اجبار است ولی تحصیل رضایت از راه سلطه ایدئولوژیکی به وسیله نهاد‌های جامعه مدنی از قبیل خانواده، کلیسا و اتحادیه‌ها تحقق می‌یابد و پیداست که فرهنگ به عنوان یک نهاد اجتماعی نقش مهمی در این رابطه دارد. امروزه این اصطلاح کاربرد وسیع‌تری یافته اما کماکان ایجاد یا تحصیل رضایت در یک رابطه سلطه‌آمیز در کانون معنایی آن قرار دارد.

۸. Culture Traits

۹. Enculturate

۱۰. Cultural Filter

۱۱. Dysfunctional

۱۲. به عنوان نمونه ر.ک. به: محسنی، منوچهر؛ بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی- فرهنگی در ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز پژوهش‌های بنیادی، تهران، ۱۳۷۵، فصول هشتم، نهم و دهم، صص ۳۷۴-۳۷۶.

۱۳. Neurosis

۱۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: کاتوزیان، محمد علی همایون؛ نه مقاله جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیبه نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.

۱۵. Empiricism

۱۶. Individualism

۱۷. مهم‌ترین وجه یا نمود تاملات "وبر" در خصوص اتخاذ یک نوع آگاهی یا یک نوع فرهنگ توسط یک جامعه یا گروه یا طبقه اجتماعی را می‌توان در اثر برجسته وی- اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری- ملاحظه نمود.

۱۸. Defussionized

۱۹. به نقل از منوچهر اشتیانی، جزوه درس جامعه‌شناسی شناخته، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ۱۳۷۳.

